

نگاهی به تاریخ‌نگاری اروپا در قرن نوزدهم میلادی

سارا باقری*

اشاره

مقاله حاضر تاریخ‌نگاری اروپا در قرن نوزده نام دارد، تاریخ‌نگاری را برگزیدیم، زیرا چارچوب و اساس تاریخ و نگارش آن است. چگونه نوشتن و سبک نگارش، معنا دهنده محتواست. چرا که همزمان با شکل‌گیری محتوا و هدف، چارچوب نیز در ذهن تاریخ‌نویس شکل می‌گیرد و در اثر تداوم در کاربرد یک چارچوب هدف و محتوا از آن تأثیر می‌پذیرند. منظور این است که اگر بگوییم مبدع یک سبک نگارش، در یک دوره مشخص بوده که محتوا را با هدفی خاص در چارچوبی به کار برده که خاص خودش بود و برای اولین بار ایجاد و یا شاید احیا کرده باشد، که البته او هم تحت تأثیر چارچوب پیشین بوده، شاید بتوان چارچوب را متأثر از هدف دانست؛ که البته اگر باز هم سبک نگارش نویسندگان قبل را در نظر بگیریم و تأثیری که این نویسنده از آنها گرفتند و با ذهن تلاشگر خود، ابداعاتی در آن انجام داده، این نظر مردود می‌شود. اما با این فرض که فردی به خودی خود و بدون تأثیر از نویسندگان، چارچوبی را برای نگارش محتوایی به کار برد، نویسندگان بعدی خواه ناخواه و بدون فکر، چارچوب نگارشی او را برای هدفی خاص برمی‌گزینند تا محتوایی را در آن جابدهند. پس با این توضیحات، سبک نگارش از اهمیت خاصی برخوردار می‌گردد.

تاریخ‌نگاری اروپا از جمله مسائلی است که در کشور ما کمتر به آن پرداخته شده است، شاید بهتر است بگوییم؛ در حالی که کوچه پس کوچه‌های تاریخ ما را می‌توان در کتابخانه‌های اروپایی پیدا کرد؛ تاریخ و تاریخ‌نگاری اروپا از جمله مسائلی است که در کشور ما مورد غفلت واقع شده است.

* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ - دانشگاه شهید بهشتی تهران

اما دلیل انتخاب قرن نوزده را شاید بتوان؛ مطرح شدن تاریخ به معنای واقعی خود از قرن ۱۹ مطرح کرد، که اگر ما امروز تاریخ را به عنوان علم می‌شناسیم در واقع به خاطر تلاشهایی است که فلاسفه و مورخان این دوره انجام دادند.

اساس نظریات فلسفی تاریخی در واقع از سال ۱۶۰۰ میلادی آغاز شده بود؛ ولی قرن ۱۹ میلادی تاریخ را به معنای واقعی آن مورد بررسی قرارداد. برای تاریخ این دوره همین بس که اندیشه‌های هگل در همین زمان مطرح شد و تأثیرات عمیقی را سالها در تاریخ و تاریخ‌نگاری اروپا نهاد و بعد از او شاهکار تاریخ قرن ۱۹ میلادی، مارکس؛ با وارد کردن تاریخ در مقوله اختصار رنگ تازه‌ای به آن بخشید و البته، علاوه بر آن مورخانی بزرگ پا به عرصه نهادند که شیوه‌ای تازه در تاریخ‌نگاری ابداع کردند. از جمله شیلر، میشله، کارلایل و بسیاری دیگر که سبکی تازه در تاریخ‌نگاری به وجود آوردند.

تاریخ‌نگاری این دوره، تاریخ‌نگاری مستند بود. تاریخ‌نگاری متکی بر اسناد و مدارک، آرشیوها و آثار باستانی و اطلاعات سکه‌شناسی و مهمتر از همه شواهد؛ چرا که بسیاری از تاریخ‌های آن زمان، راجع به عصر خود نویسنده است و آنها همه کسانی بودند که به خاطر قرار گرفتن در بستر حوادث؛ شاهد رویدادهای مهم آن دوره بودند که تاریخ آن زمان را رقم زدند.

همین مسأله، ویژگیهای تاریخ‌نگاری‌های انقلابی را به شیوه‌های نگارشی تاریخ قرن نوزده، عرضه می‌کند و این سبک نگارش غالب بر اندیشه‌های تاریخی قرن مذکور می‌گردد. تاریخ‌نویسی، احساسی، عاطفی، جانب‌گرایانه و توأم با قضاوت‌های زودگذر. آنچه که به وضوح و به اقتضای زمانه در این دوره به چشم می‌خورد، ورود ادبیات به عرصه تاریخ می‌باشد یا شاید بهتر است بگوییم وارد کردن تاریخ به عرصه ادبیات، تاریخ تحت تأثیر ادبیات قرار گرفت و عواطف و احساسات در جای جای خطوط این تاریخ به آن روحیه‌ایی شاعر منشانه بخشید.

اکثر مورخان این دوره پیش از آن که مورخ باشد، ادیب و شاعر بودند و بسیاری از کتب آنها آنقدر روان و ادیبانه و به شکل رمانهای تاریخی نگاشته شده که مدتها خوانندگان

رمانهای مختلف را هم به خود اختصاص داده بودند؛ عیب بزرگی که این ویژگی دارد این است که تاریخ را تا مدتی از واقعیات فاصله می‌دهد.

از طرف دیگر، سیاست جای خود را در تاریخ باز کرد. تاریخ آلوده دستهای سیاست شد و وقتی عرق ملی با آن همراه می‌شد تبدیل به نگارشهایی می‌گردید که عملاً رفتارهای منفی فرمانروایان را ستایش می‌کردند، استعمار، استثمار و یا هر حرکت دیگری که زاده دست سیاست بود، به عنوان امر طبیعی تاریخ تلقی می‌شد. با آلوده شدن تاریخ و سیاست دیگر جایی برای تاریخ‌نگاری سالم و بدون جانبداری باقی نمی‌ماند. چه می‌دادند؟ ولی عملاً کسی این اصل اساسی را رعایت نمی‌کرد. از دیگر ویژگیهای تاریخ‌نگاری در این دوره جزئی‌نگاری بود. مورخان این دوره بیش از هر چیز به جزئیات امور پرداختند که البته این جزئی‌نگاری که باعث ژرف نگری در اکثر اسناد و منابع موجود و آثار باستانی می‌گردید؛ از همین نظر حسن بزرگی داشت که مورخ، دنبال ایده‌های که در ذهن داشت مجبور می‌شد تمام اسناد و مدارک را بررسی کند و در میان آنها بودند بسیاری که بعد از بررسی این جزئیات به کلیت مهمی دست یافتند.

نکته‌ی مهمتر از این که اساس کار مورخان را در برگرفت، عصر باستان بود، باستان‌گرایی که در رنسانس شکل گرفت، در این دوره هنوز ریشه داشت و شاید آثاری درباره انقلاب فرانسه یا انقلابهای ۱۸۴۸ میلادی و یا اوضاع اجتماعی اروپا نگاشته شده، ولی اساس کار آنها در گذشته‌های دور بود. هدف این بود که از آن دورها حقایق را بیابند و اثرات آنرا ارزیابی کرده و به اصولی دستیابند تا بتوانند ریشه‌های حوادث امروز را با آن اصول بررسی کنند.

به هر حال، هر چند تاریخ‌نگاران و تاریخ‌نگران بزرگی در این دوره متولد شدند، نظرات ارزشمندی چه در باب فلسفه تاریخ و چه در باب خود نگارش تاریخ مطرح شد ولی تاریخ‌نگاری این دوره تنزل بسیار نمود. مشکل بزرگی که در این مسیر قرار داشت، قلت منابع به زبان فارسی بود. از جمله منابع مهمی که در این امر کمک بسیاری نمود، کتاب آقای عبدالحسین زرین کوب، تحت عنوان تاریخ در ترازو بود که شیوه‌های تاریخ‌نگاری اروپا را مورد بررسی قرار داده بود و در خلال این نگرش، قرن ۱۹ میلادی و تاریخ‌نگاری قرن ۱۹

میلادی را نیز مدنظر قرار داد. ولی علاوه بر آن کتاب «فلسفه تاریخ» از آقای امری نف نیز کمک شایانی در این امر نمود که البته این دو کتاب هر چند به طور مستقیم مورخان قرن ۱۹ میلادی را مورد تحلیل قرار دادند ولی برای پرداختن به این مبحث عظیم کافی نبودند. البته در بحث تاریخنگاری این تحقیق کتاب کالیدر تحت عنوان «فلسفه روشنگری» نیز جالب بود و کتاب «عقل در تاریخ» هگل کمک بسیاری کرد. بقیه منابع، منابع مهم و کارآمدی نبودند و البته این مشکل نیز بود که با دستیابی به منابع انگلیسی باید به این تحقیق پرداخت که کار سخت و دشواری است چرا که بیشتر این منابع به فارسی ترجمه شده بودند.

تاریخنگری قرن ۱۹ میلادی

بحث اصلی این مقاله، راجع به تاریخنگاری اروپا در قرن ۱۹ میلادی می‌باشد، ولی از آنجایی که در فلسفه تاریخی یک دوره و اندیشیدن راجع به تاریخ به عنوان یک علم تأثیر شگرفی در اندیشه‌ی تاریخ‌نگاران دارد، نباید از آن غافل شد و باید به عنوان مقدمه تاریخ‌نگاری و قبل از پرداختن به کتب و نگارش‌های تاریخی به این مقوله نیز اندیشید، ولی از آن جهت که بحث فلسفه تاریخ خود مبحث عظیمی است که در یک یا چند صفحه نمی‌توان آن را شرح داد. ما به این نکات که در اینجا مطرح شده، صرفاً به چشم یک مقدمه می‌نگریم که راه ما را برای نگارش، تاریخ‌نگاری که بحث دوم ما را تشکیل می‌دهد، هموار نماید.

براساس آنچه که در کتاب «فلسفه معاصر اروپایی» مطرح شده است، فلسفه نوین یعنی اندیشیدن راجع به فلسفه یا اندیشه‌ی فلسفی که حدوداً از سال ۱۶۰۰ میلادی آغاز شده است، به تاریخ اختصاص دارد.

و آغاز این فلسفه همزمان با متزلزل شدن فلسفه قرون وسطایی به نام «فلسفه اسکولاستیکی» بوده است. این فلسفه نوین با برقرار کردن اصولی اعم از مکانیسم و سوپژکتیویسم، اصول فلسفه اسکولاستیکی را به زیر سؤال برد.^۱

این تعبیر برای اولین بار، در میان آثار رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۶۹۶)^۲ مطرح شد. دکارت قبل از هر چیز یک مکانیست است. مکانیستی که نقطه‌ی آغاز راه اندیشیدن می‌داند. پس یک سوپژکتیویست یا ذهن‌گرا نیز می‌باشد، ولی شک دکارت، مانع از فهم هر واقعه‌ای از تاریخ می‌شد. زیرا او معتقد بود، به هیچ مرجع یا منبع یقینی که حتی یک بار ما را، فریب داده باشد یا ممکن است فریب بدهد، نمی‌شود اعتماد کرد.^۳ او با این نظریه شناخت تاریخی را از قلمرو تاریخ خارج کرد و به همین خاطر است که می‌توان دکارت را از حیطة اندیشه ورزان تاریخی خارج کرد.

اما شک دیگری که در این زمان توسط مورخ مشهور انگلیسی پیریل (۱۶۴۷-۱۷۰۶)^۴ مطرح شد با شکی که دکارت مطرح کرده بود تفاوت داشت. او یک مورخ و فیلسوف بزرگی بود که هر گونه شناختی را در مورد شالوده‌های مطلق هستی مردود می‌شمرد و صرفاً پدیدارها را به عنوان پدیدارها می‌سنجید ولی ایراد اساسی که کاسیدر به سبک نگارش او گرفته است، توجه بیش از اندازه به جزئیات است. او در جایی، این مطلب را به زیبایی مطرح می‌کند. «مشکل او [بل] این است که عاشق جزئیات است و به خاطر همین هیچ اصلی را در مطالعه و شناخت تاریخ نشان نمی‌دهد. او به شناخت انبوهی از جزئیات به هم نامربوط می‌پردازد و از این که به او خرده بگیرند یا او را خرده بین‌ترین کاشف جزئی‌ترین مسائل

۱ - بوخنسکی، ای.م: *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۲۵، ص ۲۰.

۲-Rene Decartes

۳ - کاسیدر، ارنست: *فلسفه روشنگری*، ترجمه یدالله مؤمن، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۸۸.

۴-Pierre Bayle

بنامند، هیچ ابایی ندارد. او هیچ دریافت فلسفی دست نمی‌یابد و بدینی او مانع از دریافت یک سبک از طرفی سازگار یا عقلانی می‌شود.^۱

البته کاسیدر در بخش آخر مبحث خود براساس آنچه که در تمام بخشهای کتابش مشاهده می‌شود. این شیوه وی را توجیه عقلانی بجایی می‌کند، مبنی بر این که بل در آخر تمام این جزئیات را به هم پیوند می‌دهد و پیشاهنگ سده هجدهم می‌شود^۲ و لقب پدر روشنگری را به خود می‌گیرد.^۳

سده هجده را می‌توان سده تفکرات تاریخی نامید. زیرا در این سده همان گونه که راجع به شناخت طبیعت بحث می‌شد راجع به شناخت تاریخ هم بحث می‌شود. در سده هجدهم که کاسیدر آن را عصر روشنگری می‌نامد، تاریخ در کنار طبیعت قرار می‌گیرد و روشنگری می‌کوشد تا هم تاریخ و هم طبیعت را با ابزارهای عقلی بسنجد.

در این سده دانشمندان زیادی متولد می‌شوند. از جمله «ویکو»^۴ که او را می‌توان اولین کسی دانست که فلسفه تاریخ را بنیان نهاد و یا «مونتسکیو»^۵ در پی‌ریزی فلسفه تاریخ تأثیر شگرفی نهاد چرا که اولین کسی است که قوانین و شکل یک حکومت را با آب و هوا و وضع اقلیمی آن مرتبط می‌کند و علل مادی را تابع علل معنوی می‌داند.^۶ و یا هیوم که اگر چه از نظر کاسیدر تاریخ را به شکل نمایشی جذاب مطرح کرده و آن اصلی را که تاریخ را زنده نگه داشته فراموش کرده ولی با شکاکیتی که داشت مانع از هر تعمیم شتابزدهایی شده است چرا که او مسائل تاریخ را بی‌همتا می‌دانست که هیچ قابلیت برای مقیاس با یکدیگر ندارد.^۷

۱ - کاسیدر. ارنست، همان، ص ۲۹۱.

۲ - کاسیدر. ارنست، همان، ص ۲۹۵.

۳ - وان، جان، ام: عصر روشنگری، ترجمه مهدی حقیقت زاده، ققنوس، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۸.

۴-vico

۵-Montesquieu

۶ - کاسیدر. ارنست، همان، ص ۳۰۳.

۷ - کاسیدر. ارنست، همان، صص ۳۱۹-۳۱۰.

در واقع عصر تاریخ‌نگاری فلسفی که در سده هجدهم آغاز شد می‌کوشید تا میان فلسفه و تاریخ موازنه‌ای را برقرار کند ولی هیچ‌گاه در صدد این نبود که تاریخ‌نگاری را به طور یکجا در بند فلسفه سازد بلکه بیشتر تلاشش این بود که مسائل فلسفی را به طور مستقیم از تاریخ و از جزئیات تاریخی استخراج کند؛ و در عین حال که تلاش می‌کرد از الهیات فاصله بگیرد، خود را در پرتو نوری می‌افکند که برای مدتها حتی تا قرن ۱۹ میلادی اندیشه فکری متفکران را در بر گرفت، و آن تابش عقل بود. این عقل‌نگری با آغاز قرن ۱۹ میلادی خود را در ایده‌الیسم آلمان نمودار می‌کند. در همین زمان است که ترکیب بر تجلیل چیره می‌شود و گرایش عجیبی به سوی نظام‌سازی پیدا می‌شود.^۱ و نظام‌های ایده‌الیستی از جمله «یوهان کونلیب فیشت»^۲، فردریش ویلهیم جوزف شلینگ^۳ و بویژه «گئورگ ویلهلم فردریش هگل»^۴ در دانش‌های طبیعی مثل لورویک فویرباخ^۵ در آلمان، آگوست کنت^۶ و جان استوارت میل در فرانسه و انگلیس داشت.

در واقع عقل‌گریزی که از رمانتیسم شکل گرفته بود با عقل‌گرایی هگل برخورد کرد. بحث از هگل را بهتر است با این مقدمه آغاز کنیم که تاریخ‌نگاری (Historismus) به معنای تأمل در حکمت و غایت وقایعی است که بر سر ملت‌ها رفته و در پایان قرن ۱۸ میلادی و در میان متفکران آلمانی شکل گرفت^۷ ولی ریشه آن را در همسایگی آنها یعنی در فرانسه می‌توان یافت.

۱ - بوخنسکی، ای.ام: همان، ص ۲۵.

۲-Yohan Gonlieb Fichte (۱۷۶۲-۱۸۴۲ میلادی)

۳-Friedrich wilhelm Joseph Schelting (۱۷۷۵-۱۸۵۴ میلادی)

۴-Georg wilhelm Fredrich Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱ میلادی)

۵-Ludwig Feuer bach (۱۸۰۴-۱۸۷۲ میلادی)

۶-August Comte (۱۷۹۸-۱۸۹۳ میلادی)

۷- هگل گ. د. عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت، انتشارات دانشگاه صنعتی آریامهر، بی‌جا، بی‌تا. ص ۱۳.

انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه اگر چه به ثمر نرسید ولی نتایج خود را در تمام جهان، در تفکر و اجتماع به جا گذاشت و هگل از این امر مستثنی نبود. بخصوص علاوه بر این رخداد، جنگهای هفتساله (۱۷۶۳-۱۷۵۶ میلادی)، انقلاب آمریکا (۱۷۷۶ میلادی)، مرگ فردریک کبیر (۱۷۸۶ میلادی) در بریتانیا را در خاطر داشت و پیروزی ناپلئون بر پروس (۱۸۰۶ میلادی)، روی کار آمدن مترنیک (۱۸۰۹ میلادی) و سقوط ناپلئون (۱۸۷۵ میلادی) را به چشم دیده بود.^۱

هگل مجموعه فراگیری از تاریخ فلسفه جهانی را عرضه کرد. او گذشته بشر را بار دیگر ترسیم کرده و فرآیند و تاکتیکی ضروری را در آن نشان می‌دهد که اگر چه حاصل کار انسانهاست، اما از فردیت آنها و فردیت اقوامشان فراتر می‌رود. او زندانی محدودیت‌های عقیدتی زمان خویش است ولی درک تاریخی عمیقی را نشان می‌دهد.^۲ در برابر انسان چشم‌اندازی از رویدادها و کنش‌ها و مجموعه‌هایی بی‌نهایت گوناگون از اقوام و کشورها را می‌بیند که در پی یکدیگر می‌آیند و انسان را به خود مشغول می‌کنند. به گونه‌ای که در همه حوادث و رویدادها، تصادفات، بیش از هر چیز رنجها و کارهای هموعش را می‌بیند. و خود را همه جا با آنها درگیر و پیوسته به سود یکی جانبداری می‌کند و گاه شیفته زیبایی یا آزادی یا توانگری می‌شود و گاه شیفته نیرومندی که در پرتو آن قدرت حتی تبهکاری ارزشمندی می‌شود و به دنبال آن، آرمان یک ملت به پای یک مصلحت بی‌ارزش می‌شود و یا کوششی عمیق و شگرفت نتیجه‌ی کوچک به بار می‌آورد و یا امری ناچیز به نتایجی بزرگ می‌رسد و همین که چیزی می‌میرد، چیزی جانشین آن می‌شود.^۳ از نظر او آنچه که مصلحت هر قوم را تعیین می‌کند، روح قومی است که این روح تنها غایتش اندیشیدن است و وقتی به بالاترین پایه‌های توانمندی می‌رسد و می‌کوشد تا خود را دریابد و این بالاترین مطلوب روح است که

۱- هگل گ. د. همان، ص ۱۴.

۲- نوبت، ژاک: *درآمدی بر هگل*، ترجمه محمدجعفر پیشه، نشر چشمه، ۱۳۸۰، ص ۶۶

۳- هگل. و. گ. همان، صص ۷۹-۷۳.

این کامیابی او را تباه می‌کند و این می‌شود گذار از یک مرحله به مرحله‌ای دیگر از پیدایش، پیشرفت و نابودی یک قوم همینگونه عملی می‌شود در پی این گذار یک روح قومی به روح قومی دیگر، روح کلی عمومی نمی‌میرد بلکه آن روح قوم است که می‌میرد و وظیفه تاریخ فلسفی جهان این است که این پیوستگی را نشان می‌دهد.^۱

تأثیر او در تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری آنقدر عظیم بود که می‌توانیم آثاری از تفکراتش در قرن نوزده در اندیشه‌های دیگر چه به شکل مستقیم در میان حامیانش و چه به شکل غیرمستقیم و حتی در قالب تکذیب و نفی اندیشه متفکرانی مثل مارکس بیابیم؛ چرا که نفی هگل نفی عقل است و نفی عقل، نفی تاریخ است.

از جمله شاگردان هگل «بائور»^۲، تلاش خود را در زمینه آموزه‌های مسیحیت انجام داد و مارکس متوجه فعالیت‌های اقتصادی شد و «رانکه»^۳ جنبشها و تحولات تاریخی یا ادوار آن را با حالتی نظام‌وار به صورت درک و تشخیص مفهوم یا پایداری مانند پروتستانیزم به کار گرفت.^۴

از نظر «گالینگوود» (Glingwood) جنبش مارکس درباره تاریخ، قدرت و وصف نگرش هگل هر دو را به همراه داشت او مانند هگل، به واحد و منفرد بودن تاریخ به عنوان کلی از جریان‌ات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی معتقد بود که برای وقایع تاریخی علل طبیعی را قائل می‌شود. . . . البته ماتریالیزمی که او آن چنان بر آن پافشاری می‌کرد. هدف و عمل تاریخی پروستاریا را در زندگی و کل سازمان جامعه مدنی معاصر رقم می‌زند و به دنبال این استنباط مادی از تاریخ، انسانها را تابع نیرویی می‌داند، که از حیطة و درک ایشان خارج است و آن نیرو، تواناییهای تولید انسان است که به جای آن که در خدمت انسان باشد، در برابر او و به

۱ - هگل. و. ک: همان. ص ۳۴.

۲-Baur

۳-Ranke

۴ - گالینگوود: ایده تاریخ، فرزاد یزدانی، پایان نامه دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۳، ص ۱۵۰.

صورت نیروهای بیگانه و متخصص علم می‌شوند و «برداشت مادی از تاریخ توصیف همین از خودبیگانگی است»^۱.

او اگر چه هگل را پشت سر نهاد ولی مقدمه‌ای ساخت برای سرآغازی دیگر و آن پیشرفت در تاریخ اقتصادی بود که برخلاف هگل از آن بیخبر شد.

با این وجود، ماتریالیزم مارکس تأثیر مقطعی در تاریخ‌نگاری به جای نهاد چرا که این تأثیر کم کم با جانبداری از یوزیتویسم رنگ باخت، فلسفه‌ای که در خدمت طبیعت بود. پوریتولیت‌ها در اولین مرحله از کار خود مشتاقانه کوشیدند تا کلید وقایع تاریخی را مکشوف نمایند و از نظر کالینگوود این عصر بود که تاریخ را با گردآوردن توده‌ها به صورت انبوهی از اطلاعات که به دقت گزیده و دست چین گردیده بود، غنی و پر بار می‌ساخت.

مواردی همچون فهرستهایی از طومارهای محفوظ و سر به مهر، مجموعه نسخ و دست نوشته‌های لاتین و ویراسته‌های جدید از متون و منابع متنوع و کل اسباب تحقیقات باستان‌شناسی نمونه‌هایی از این کوششها است.^۲

تاریخ‌نگاری قرن ۱۹ میلادی

اما بحث دوم یا بحث اصلی این مقال راجع به تاریخ‌نگاری اروپا در قرن ۱۹ را با شرایطی آغاز می‌کنیم که مبحث عظیمی را در پیش رو داریم؛ در حالی که مجال پرداختن کامل به آنها نیست.

اما تاریخ این دوره که بیشتر از همه چیز تحت تأثیر سیاست این دوره است، هم از جهت تاریخ‌نگاری اهمیت دارد که در مقوله پیش به آن پرداخته شد و هم از جهت نگارنده‌های تاریخی یا تاریخ‌نگاری که قرار است در این قسمت به آن پرداخته شود.

۱ - سینگر، پیتر؛ مارکس، ترجمه محمد اسکندری، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۷۴.

۲ - کالینگوود؛ همان، صص ۱۵۶-۱۵۵.

همان گونه که در مقدمه گفته شد تاریخ‌نگاری این دوره تاریخ‌نگاری مستند و انقلابی بوده چرا که آن زمان دربردارنده حوادث مهم سیاسی بود که ذهن مورخ کتجکاو را خواه ناخواه تحت تأثیر قرار می‌داد. از این رو مورخی که شاهد و ناظر حوادث مهم این دوره بود، نگارش‌های خود را تحت تأثیر این وقایع و راجع به این وقایع می‌نگاشت و متأثر از ضربانهای انقلاب، سبک نگارش انقلابی را نیز برمی‌گزید. سبک نگارش انقلابی سبکی است که اصول نگارشی در آن در نظر گرفته نمی‌شود. اصول و ادبیات نگارش به خاطر شور و هیجانهای انقلاب فراموش می‌شود. این ویژگی را می‌توان در تاریخ‌نگاریهای مستقیمی دید که منجر به شکل‌گیری منابع دست اول گردید. از دیگر ویژگیهای این دوره، جزئی‌نگاری و باستان‌گرایی نویسندگان بود. نویسنده‌های تاریخی این دوره علاقه‌ای بی‌اندازه به دوران باستان یافتند و بار دیگر با تکیه بر منابع و اسناد جدید و مدارک باستانی و شواهد و آرشوها تاریخهای یونان و روم را زنده کردند شاید آنها در میان آن آثار باستانی به دنبال شواهدی بودند تا رویدادهای زمان حال را با آن پیش‌بینی کنند. به هر حال آن روح زنده باستان که در عصر رنسانس به آن حیات بخشیده شده بود. هنوز به زندگی‌اش، پرشور و نشاط ادامه می‌داد و شاید به همین خاطر این قرن را قرن تاریخ خوانده‌اند.^۱

شاید بتوان مقدمه تاریخ‌نگاری قرن ۱۹ میلادی را باشیلر آغاز کرد. شاعری آلمانی تبار که کتاب مشهورش به نام تاریخ جنگهای سی‌ساله از ارزش خاصی برخوردار است ولی عیب عمده‌ای که به کار او می‌توان گرفت نوعی ناهماهنگی است که در آراء او مشاهده می‌شود. این عیب ناشی از، وسواس فوق‌العاده‌ای است که برای اجتناب از جانبداری محفوظ بی‌طرفی نقل حوادث جنگها به مأخذ مختلف تکیه کرده است و این اسناد نامتجانس سبک نگارش او را تضعیف کرده و البته خود او در جایی نقل می‌کند که اگر کسی بخواهد از کتابش استفاده کند، آن را منبع موثقی نمی‌یابد. چرا که تاریخ برای او و از نظر او یک خزانه یا مرجع یا معدنی است که آنچه را با تحلیل خودش مطابق دیده برگزیده است و البته بین مورخی که

۱ - زرین کوب، عبدالحسین: *تاریخ در ترازو*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۲.

برای نان روزانه‌اش می‌نویسد و مورخی که روح خود را با وقایع همراه می‌سازد و با کمک تخیلش آن وقایع را تبدیل به تجربه خویش می‌کند در این اندیشه می‌توان تأثیر کانت را به وضوح فهمید.^۱

در واقع او بنیانگذار تفکر تخیلی در تاریخ بود و همین تجربه کردن حوادث به او کمک کرد که ظهور ناپلئونی را در آینده تاریخ فرانسه پیش‌بینی کند و از همین ترس بود که انجمن علمی مطالعات تاریخ در آلمان شکل گرفت.

بارتولد گئورگ نیبور^۲ (۱۸۳۱-۱۷۷۶ میلادی) بنیانگذار نقد منابع تاریخ بود، کسی که «فون رانکه» بعدها بزرگترین نماینده او محسوب می‌شد. او اولین مورخی بود که تاریخ را با روح عملی بررسی کرد و اساطیر قدیم را به شکل انتقادی تبیین نمود و قبل از آن که جزئیات را در نظر داشته باشد به سازمانها و تأسیسات اهمیت دارد و تحقیقات بسیار جانبی راجع به ابتدای تاریخ روم و منشأ نژادی آنها نمود.^۳

«امری نف» با مطرح کردن انقلاب فرانسه و مطرح شدن مردم در تاریخ جمله‌ای را که به یاد می‌آورد که گوته در حالی که از خطوط پروس شاهد جنگ بود، بیان کرده بود:
«امروز در اینجا عصر جدیدی در تاریخ دنیا آغاز می‌گردد» این جمله چیزی را پیش‌بینی کرد که در تاریخ‌نگاری اروپا بعد از انقلاب فرانسه پدید آمد.^۴

ملیت پرستی فرانسوی‌ها، بقیه را هم تحت تأثیر قرار داد و عده‌ایی از مورخان سعی کردند نهضت‌های ملی گذشته را در دولت - شهرهای آتن و روم مورد مطالعه قرار بدهند و با تشابه وقایع گذشته، اوضاع حال را تفسیر کنند.^۵ نیبور بی اندازه حساس و بی‌اندازه تخیلی بود. او

۱ - زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۹۳.

۲- Barthold Geong Nibuhr

۳ - زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۹۴.

۴ - امری نف، فلسفه تاریخ، ترجمه دکتر عبدالله فریار، انتشارات فرانکلین تهران، نیویورک، ص ۱۳۴۰-۱۰۱.

۵ - امری نف، همان، ص ۱۰۲.

وظیفه سنگین خود را جمع‌آوری و به هم پیوستن مطالب و منابع ناقص و گمراه کننده و تعریف وظایف کنسولها و ایوانها و سنسور و روم می‌دانست.

مشیله^۱ (۱۸۷۴-۱۷۹۸ میلادی) مورخ فرانسوی که بر تکمیل کار نیبور همت بست، راجع به او می‌گوید: «کتاب او مانند میدان Forum Boorium است که بناهای با عظمت آن خوب باید تعبیر شده باشد. دست گوتیک در تعمیر آن آشکار است، ولی حیرت‌آور است، چه خرابه‌ها و خاک و خل کنار زده شده است»^۲.

مورخ دیگر این دوره لئوپولد فون رانکه^۳ (۱۸۸۶-۱۷۹۵ میلادی) می‌باشد که غالباً او را به عنوان اولین مورخ جدید اروپا مطرح می‌کنند. آنچه او را به تاریخ‌کشاند، ادبیات بود. او مورخی آلمانی بود، که تصمیم به نگارش کتابی راجع به اقوام ژرمن نمود و آن را تحت عنوان «در باب نقد مورخان جدید» منتشر کرد و به دنبال آن، به نقد درونی دوران موردنظر خویش پرداخت. چرا که او در کارش دقت بسیاری می‌کرد و شاید عیب کارش افراط در توجه به احوال سیاسی و رجال نام‌آور بود. که مانع شدند او به طور واقعی به امور اجتماعی مردم محروم بپردازند؛ ولی باید پذیرفت که با آثار او بود که، تاریخ به عنوان علم در اروپا اهمیت یافت.^۴

مورخ دیگر آلمانی تودور موفون، همپایه رانکه بود. ولی مانند نیبور به تاریخ باستان پرداخت. او قدرت بی‌مانندی در مطالب و کسب اطلاعات داشت و بی‌اندازه در استنتاج و تعمیم مطالب متبحر بود. و به راحتی راجع به سکه‌های رم، کتیبه‌های رومی و... قلم می‌زد و کتاب «تاریخ رم» او شاهکاری انتقادی بود، از نظر زرین کوب، «موفون» و «فون رانکه» حیثیت تاریخ را افزودند به گونه‌ای که بسیاری در شناخت تاریخ به عنوان علم، تردیدی

۱-Michelet

۲- امری نف: همان، ص ۱۱۳.

۳-Leopold von Ranke

۴- زرین کوب، عبدالحسین، همان، ص ۹۶.

نکردند. با این همه در اروپای عهد رومانتیک، شور و کنجکاوی عامه در تاریخ، همدردی و شوقی را می‌خواست که مخصوص ادبیات بود و این حاجتی بود که در قرن نوزدهم و مخصوصاً در میان مورخان فرانسه و انگلیس آن را ارضاء کردند.^۱

از دیگر مورخان آلمانی آلفرد مولر^۲ بود، او عاشق هنر و ادبیات بود و علاوه بر اطلاعات سیاسی به جغرافیا، مردم شناسی، باستان شناسی و زبان شناسی نیز راغب بود.

او هم به گذشته عشق می‌ورزید چرا که بحث دنیای باستان، شیرینی مباحث دانشجویان زمان او را به خود جذب می‌نمود، او هم مینای کارش را، بر اسطوره‌ها نهاد و سؤالی که مطرح کرد این بود. آیا اسطوره‌ها وجود دارند؟ او در میان تمام اختلاف نظرهایی که بر وجود و عدم وجود اسطوره‌ها وجود داشت، روشی تطبیقی را در پیش گرفت و در واقع حد وسط را پذیرفت. وی این پندار را که اساطیر یونانی از منابع مصری و یهود سرچشمه می‌گیرد، رد کرد و نشان داد که اساطیر یونان و مردم آلمانی نژاد پس از جدایی از منبع اصلی آریایی خود، در هند به طور مستقل نشو و نمو کرده‌اند. اگر نبودن اساطیر را منشعب از یک منبع واحد دانست، به طریق اولی نمی‌توان، آنها را اختراع کشیشان و کهنه و محصول قوه مخیله پنداشت.^۳ او در این نظریه‌اش که در کتاب «مقدمه‌ایی بر علم اساطیر علمی» مطرح شده، از هر در تأثیر گرفته است.^۴

او بار دیگر سؤال می‌کند: «معمولاً از تاریخ چه می‌خواهیم؟» آیا می‌خواهیم ببینیم که مردمان فکر و عمل می‌کنند و با رضایت خاطر ترقی تمدن خود را مشاهده کنیم؟ اگر چنین است، به زندگی زمان خود نظر افکنیم و فعالیت در سالنها و اطاقهای پذیرایی را ببینیم ولی مطلب این است که تاریخ باید از این حدود تنگ پا فراتر گذارد. باید برای بشر به طور کلی و

۱ - زرین کوب، عبدالحسین، همان، ص ۹۷.

۲-Alfried Mullere

۳ - امری نف: همان، ص ۱۱۶.

۴ - امری نف: همان، ص ۱۱۷.

بالتر از افراد یک عصر ارزش قائل شد. باید طرق مختلف زندگی را بیاموزیم به عقیده من علم و اطلاع بر زمان باستان به ما مسرت و دلخوشی می‌دهد و عواطف انسانی را در ما بیدار می‌کند، زیرا در مقابل چشم ما یک قوم غریبه را در همه مراحل وجود و کمال خود مجسم می‌سازد. مهمتر از همه اطلاع و علم بر گذشته، اطلاع بر افسانه‌ها و اساطیر ما را از دایره زمان حال فراتر می‌برد و به کارگاه عقاید و اشکال که هنوز برای ما معماآمیز است، راهنمایی می‌نماید.^۱

ولی تاریخ‌نگاری در فرانسه با حضور انقلاب و مردمان انقلابی اهمیت بسزایی دارد. شیوه تحقیق در نزد بیشتر این مورخان بررسی اسناد بود و انتخاب آنچه برای مقصود مورخ ضرورت دارد.^۲ از کسانی که تاریخ‌نگاری قرن ۱۹ را در فرانسه آغاز کردند. فرانسواگیزو^۳ (۱۸۷۴-۱۷۸۷ میلادی)، سیاستمدار و مورخ و الکسی دو توکویل رامی‌توان نام برد ولی ما تاریخ‌نگاری فرانسه را از میشله آغاز می‌کنیم.^۴ او دانشمندی از طبقه متوسط بود که در پیش از این او و آثارش یاد کردیم، پس در اینجا سخن را کوتاه کرده و فقط به این اکتفا می‌کنیم که او ترکیبی از آفرینش شاعرانه و پژوهش علمی را در اختیار می‌گیرد تا بتواند اسناد و مدارک گوناگون تاریخی را مطالعه کند ولی او معتقد است که «حقیقت از راه مکاشفه و الهام شاعرانه به دست می‌آید».

۱ - امری نف: همان، ص ۱۱۸.

۲-Froncois Guizot

۳-Alexisde Tocquille

۴-Michelet

۵ - زرین کوب، عبدالحسین: همان، صص ۹۹-۹۸.

از دیگر نویسندگان فرانسوی شاتوبریان بود که کتابهایش را با مسافرتهايش به نواحی مختلف نوشت و این شیوه نویسنده‌گی برای تاریخ زمینه طبیعی فراهم کرد؛ او هم به گذشته می‌پردازد، و جزئیات متنوع و دقیق را به نثری سلیس و صحیح مطرح می‌کند.^۱

اما دیگر مورخ فرانسوی، ارسنت رنان^۲ (۱۸۲۳-۱۸۹۳ میلادی) می‌باشد. کتابهای او تاریخ مسیحیت و تاریخ اقوام اسرائیل بودند کتاب اول، هفت دفتر بود که بخش زندگی عیسی سروصدای بسیاری راه انداخت و بسیاری با خشم آن را رمان خوانده‌اند تا اثری تاریخی و البته شیوه رنان هم مشکل دارد، او بیشتر احساساتی با این قضیه برخورد می‌کند نه مستند و تاریخی.^۳ برای همین است که میشله تحصیل آزادی را تاریخ بشریت می‌داند؛ اگر چه آن را مهم‌ترین رکن تاریخ بشریت نمی‌داند بلکه تعلیم و تربیت را ارزشمندتر می‌داند.^۴ او مذهب مسیح را امری می‌داند که هنوز نامکشوف مانده است. برای همین است که معتقد است وقتی تاریخ فلسفه یک جلد خود را به افلاطون مختص می‌کند باید دو جلد را وقف عیسی کند.^۵

به این ترتیب می‌بینیم که تاریخ در قرن ۱۹ بخشی از زندگی نویسندگان می‌شود که حلقه‌ایی ارتباطی است بین انسان با محیط و زمان مورخ هر چند که از بی‌طرفی دم می‌زد ولی تحت تأثیر هیجانات زمان خود قرار می‌گرفت و طبیعی هم بود، قرنی پر تنش که با حوادث مهم سیاسی اجازه نمی‌داد مورخ بی‌هیچ جانبداری به نگارش پردازد. با این که همه نویسندگان این دوره بی‌طرفی را تبلیغ می‌کردند ولی کمتر کسی پیدا می‌شد که به آن

۱- امری نف: همان، ص ۱۲۹.

۲-Ernest Renan

۳- زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۹۹.

۴- امری نف: همان، ص ۱۷۱.

۵- امری نف: همان، ص ۱۷۵.

اهمیتی بدهد چرا که انگیزه‌های ملی و غلیانهای حرکات مردمی و انقلابی شور و هیجانی را ارزانی می‌کرد که مورخ آگاهانه از آن جانبداری می‌کرد.

کاسیور معتقد است همه کسانی که تاریخ می‌دانند بر سر این نکته توافق دارند که هر مورخی آرزو دارد وظایف خویش را با صداقت انجام دهد. مورخ می‌باید خود را هم از روح تملق‌گویی و هم از روح بدگویی آزاد کند. او می‌باید تا آنجا که برایش امکان‌پذیر است ذهن یک رواقی را دارا باشد. که هیچ عاطفه‌ای آن را بر نمی‌انگیزد، او باید در برابر همه چیز تأثیرناپذیر باشد و صرفاً به حقیقت توجه کند، هر رنجشی که بر اثر دیدن بی‌عدالتی در او پدید می‌آید و یا هر خاطره خویش و حتی عشق به زاد بوم خویش را باید فراموش کند. او باید فراموش کند که به سرزمینی خاص تعلق دارد و یا در مذهبی ویژه بار آمده است و به این یا آن شخص مدیون است و کسانی پدر، مادر و یا دوستان او هستند.^۱ مهم‌تر از همه اینکه فلسفه و ادبیات تأثیر خود را بر تاریخ نهادند و سبک نگارش را تغییر دادند.

اما از نویسندگان انگلیسی تامس کارلایل^۲ (۱۷۹۵-۱۸۸۱ میلادی) بیشتر تداعی کننده پلوتارک است. در جامعه انگلیسی او برخلاف نویسندگان دیگر به طبقات عامه بی‌اعتقاد بود. بلکه تفکر او قهرمان پرستی بود، ترویج نقش قهرمان در تاریخ. با این وجود تأثیر کارلایل در ترویج تفکر قدرت‌ستایی را باید با نگاه ژرف‌تری بررسی نمود. اگر مورخ امروز هنوز به جزئیات عادی زندگی روزانه مردم که در مسیر تاریخ و حیات جامعه به مراتب بیش از شخصیت‌های پر زرق و برق تأثیر دارند، چنان که باید توجه ندارند. ظاهراً کارلایل و مکتب او را تا حدی در این باب مسئول می‌باید شناخت.^۳ از دیگر مورخان تامس بکل^۴ (۱۸۲۱-۱۸۲۶ میلادی) که سعی کرد آب و هوا را در تاریخ دخیل کند و جان ریچارد گرین^۵ (۱۸۳۷-۱۸۳۳

۱ - کاسیدر، ارنست، همان، ص ۱۹۶.

۲- Thomas Garlyle

۳- زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۱۰۱.

۴- Henry Thomas Buckle

۵- John Richard Green

میلادی) که سعی کرد نشان دهد تمام مردم و نه فقط قهرمانان، حتی حقیرترین بازیگر تماشاخانه هم در پیدایش تاریخ انگلستان تأثیر داشته است.^۱

این سبک جدید اروپا در قرن ۱۹ جایی با ملیت گرایی سنخیت یافت که بعضی از مورخان تاریخ را وسیله‌ای جهت تصفیه حسابهای ملی یا تحریک احساسات عامه برای مقاصد سیاسی قرار دارند. از میان آنها سیلی^۲ بود که در کتاب خود حتی استعمارگریهای انگلیس را هم ستود و آن را نعمتی می‌دانست که جهانیان باید آن را بپذیرند.^۳

تاریخ‌نگاران آلمانی هم در این میان کاری جز داستان نویسی نکردند. از جمله «درویزن» که در کتابش به نام «سیاست پروسی» پیش از آن که تاریخ بنویسد ستایش نامه‌ای بود از خاندان سلطنتی هوهنزولرن^۴ او فقط به بعد حماسه سرایی گزافه‌پردازی، تملق گویی پرداخت و یا فون تراپچکه که کتابش ادامه کتاب درویرن بود. و هر چند کمی بهتر از درویزن کارکرد ولی شور و شوق ملی تأثیر خود را نهاد و دست از ستایش نکشید. کتاب او از لحاظ لطف بیان و شیوه نویسندگی آثار مسئله و تامس مکالی را به یاد می‌آورد.

فون ریمبل شاگرد سابق فون رانکه نیز کتابی راجع به امپراتوری ژرمن نگاشت. که در حقیقت ستایش نامه‌ای بود که به وسیله آن ویلهم اول را ستود و یا ستودن بیسمارک را رواج داد.

اما وضع در اواخر قرن ۱۹ تعبیر کرد. اوضاع سیای و اجتماعی جامعه‌ها به هم ریخته بود و به دنبال آن تاریخ نیز دستخوش تغییر شد. در این زمان شوق و کنجکاوای عامه باعث شده بود که تاریخ را وسیله‌ای برای تبلیغ تمایلات و یا عقاید جاری بشناسد. کم کم تاریخ به خاطر نزدیکی به سیاست جامعه به عنوان واقعیتهای مطرح شد و دانشجویان به این نوع

۱- زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۱۰۲.

۲- Sir John Robert Seeley

۳- زرین کوب، عبدالحسین: همان، ص ۱۰۳.

۴- Hohen zolern

نگارش هم علم نام دادند. و دید علمی به تاریخ، خواه ناخواه مسائل دیگری را به همراه می‌آورد، چرا که علم بنا به علم بودنش باید ویژگی‌هایی داشته باشد. در اینجا بود که به بررسی همه جانبه تاریخ پرداختند. روش تحقیق در تاریخ، ترتیب اسناد و تحلیل مندرجات آرشیوها، مطالعه تطبیقی در تاریخ ترقی باستانشناسی، زیانشناسی، سکه شناسی و به دنبال آن، ابعاد احتضاری، اداری، حقوقی، مذهبی و... را در چارچوب آن قرار دادند و این باعث تقسیم کار در تاریخ شد و این جزئی نگاری کار مورخ را رنگ و بویی دیگر داد و در همین زمان بود که کم کم آن بعد ادبی که در آغاز و میانه قرن، تاریخ را تحت الشعاع خود قرار داده بود، کم کم رنگ خود را می‌بافت. چون می‌بافت جزئی شده بود. کار تخصصی‌تر و قطعاً سخت‌تر شده بود و اینجا بود که کمتر رغبتی به نگارش تاریخ در میان افراد غیرحرفه‌ای پدید می‌آمد.

در اینجا بود که نگارش‌های دسته‌جمعی باب شد کاری عظیم و با یک تقسیم‌بندی، منظم مثل تاریخ ۴۵ جلدی آلمانی «ویلهم اونکن» با همکاری چند تن از مورخان نوشته شده است یا تاریخ کمبریج. و علاوه بر آن ایجاد تاریخ‌های قومی، ملی و نژادی، در ایجاد محیط سوء تفاهم بین‌الملل، توسعه یافت.

نتیجه

تاریخ‌نگاری این دوره جزئی نگاری بود با تکیه بر اسناد و مدارک و شواهد و یافته‌های باستان شناسی و... جزئی نگاری که اگر چه گاهی اوقات به کلیت واحدی دست می‌یافت ولی همیشه این گونه نبوده و در یک مرحله کاملاً سطحی و بی‌ارزش که یادآور وقایع نگاری‌ها است خود را نشان می‌داد. این توجه به جزئیات، ارزش کاری آنها را تا سطح روزنامه‌نگاری فرو کاست.

چرا که از اصولی کلی و نتیجه‌گیری غفلت می‌کردند، در عین حال این نگارش در دو موضوع متفاوت بود بسیاری از عقاید و اصولی که تا به حال شایع و جاری بود را رد کرد و با

استناد به آثار باستانی و شواهد و مدارک به نتایج بسیار مهمی دست یافت. بسیاری از این تاریخ‌نگاران توانستند به نتایج مهمی دست یابند.

اما، هدف این بود که از لابه‌لای دوران و حوادث باستان به نتایجی دست پیدا کنند، تا بتوانند ریشه‌ی حوادث معاصر را به وسیله آنها ارزیابی کند، چرا که یک جنبه دیگر از این نگارشها مربوط به دوران معاصر بود. این قرن قرن انقلابها بود، عصر تحولات و تحریکات اجتماعی، عصر تولد حضور مردم در جامعه و به دنبال این بسیاری از مورخان تحت تأثیرات اجتماعی به نگارش حوادث زمانه خود پرداختند، اینها به راحتی اندیشه‌های ملی و ملی‌گرایی را در مطالبشان جای دادند، زیرا که اقتضای زمانه انقلابهای اجتماعی این موقعیت را به وجود می‌آورد که به ملت و ملیت بیاندیشند. و گاهی اوقات آنقدر پیش می‌رفتند که کارشان به ستایش دولت مذکور یا حتی ستایش استعماری می‌کشید. حضور سیاسی مردم روحیات آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد و موجی ایجاد کرد که مثل انقلاب بود؛ پرشور و هیجان و تا اندازه‌ای ادبی و شاعرانه و توأم با احساسات بخصوص در مورد کارهایی که راجع به باستان صورت می‌گرفت.

تاریخ‌نگاری به وجود آمد که می‌توان تحت عنوان تاریخ‌نگاری محلی یا قومی نام برد و تاریخ‌نگاری‌ای که مربوط به یک دوره یا یک قوم بود.

به هر حال در یک ارزیابی اجمالی که از این مسأله به عمل آمد؛ مشخص شد که قرن نوزده که به حق آن را تحت عنوان قرن تاریخ، یا عصر تاریخ‌نگاری نام نهادند عصری بود توأم با آثار تاریخی فراوان از نویسندگان فلاسفه مختلفی که هم در باب تاریخ و هم در باب فلسفه تاریخ قلم فرسایی کردند و اگر چه اروپاییان خود بسیار به این موضوع پرداختند ولی این بحث هم مثل بسیاری از مسائل دیگر تاریخ اروپا از دیده پنهان ماند و توجهی به آن نشده است.

کتابنامه

- ۱- امری نف: *فلسفه تاریخ*، ترجمه عبدالحسین فریاد، نشر فرانکلین، تهران، بی تا.
- ۲- بوخسنکی. ای. ام: *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه دکتر شرفالدین خراسانی، بی تا، بی جا، بی تا.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین: *تاریخ در ترازو*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.
- ۴- سینگر. پیتر، *مارکس*، ترجمه، محمد اسکندری، طرح نو، بی جا، ۱۳۷۹.
- ۵- کاسیدر. ارنست، *فلسفه روشنگری*، ترجمه یدالله مؤمن، نشر نیلوفر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- کالینگوود: *ایده تاریخ*، ترجمه فرزاد یزدانی، پایان نامه دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳.
- ۷- نوبت. ژاک: *درآمدی بر هگل*، ترجمه محمد جعفر پیشه، نشر چشمه، ۱۳۸۰.
- ۸- وان. جان. ام: *عصر روشنگری*، ترجمه مهدی حقیقت زاده، ققنوس، تهران، ۱۳۸۲.
- ۹- هگل. گ. و: *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، دانشگاه صنعتی آریا مهر، تهران، بی تا.